

مقاله نویسی (۱)

یکی از **قالب‌های نگارشی** مقاله است. شما تاکنون مقاله‌های زیادی با موضوعات گوناگون را در مطبوعات، نشریات و کتاب‌های درسی خوانده‌اید. با کمی دقت در مقاله‌هایی که خوانده‌اید، می‌توانید ویژگی‌های آن‌ها را به ترتیب زیر مشخص کنید. مقاله‌ها:

- برای هدف و مقصودی خاص نوشته می‌شوند؛
- حجم و اندازه‌ی آن‌ها بین ۵۰۰ تا ۵۰۰۰ کلمه است؛
- از نظمی خاص و طرحی مشخص و سیری منطقی پیروی می‌کنند؛
- میان بخش‌های متفاوت آن‌ها هماهنگی و ارتباط وجود دارد؛



□ در آن‌ها از منابع و مأخذ معتبر استفاده می‌شود.

یادآوری: به دو جدول زیر و ترتیب مطالب آن توجه کنید.

مراحل تهیه‌ی مقاله را به خاطر بسپارید:
(۱) انتخاب موضوع
(۲) مطالعه‌ی دقیق و تفکر درباره‌ی موضوع
(۳) تهیه‌ی طرح و چارچوب کلی
(۴) جمع‌آوری اطلاعات و یادداشت برداری
(۵) تنظیم یادداشت‌ها و نگارش بخش‌های گوناگون مقاله
(۶) بازخوانی و اصلاح
(۷) پاک‌نویس
(۸) ذکر منابع و مأخذ

قسمت‌های تشکیل‌دهنده‌ی یک مقاله:
عنوان
فهرست مطالب
مقدمه
متن مقاله
نتیجه
فهرست‌ها (منابع، اعلام، اشخاص، اصطلاحات، عکس‌ها و ...)

اکنون برای آشنایی بیشتر با قالب مقاله، به چگونگی تهیه‌ی آن می‌پردازیم و ابتدا با هم درباره‌ی یک موضوع، مقاله‌ای تهیه می‌کنیم.

یکی از درس‌های کتاب ادبیات فارسی (۱) و (۲) داستان رستم و سهراب است. ما اکنون پس از تحقیق می‌خواهیم درباره‌ی این داستان مقاله‌ای بنویسیم.

ابتدا درباره‌ی ابعاد گوناگون داستان خوب فکر می‌کنیم؛ ممکن است سؤالاتی به ذهن ما برسد؛ مثلاً؛

□ آیا در ادبیات ایران و جهان «پسرکشی» سابقه‌ای دارد؟

□ چرا رستم نام خود را از سهراب پنهان می‌کند؟

□ چه عواملی باعث می‌شود که رستم و سهراب یکدیگر را نشناسند؟

□ چرا رستم پسر خود را می‌کشد؟

□ چرا کاووس از دادن نوشدارو خودداری می‌کند؟

ممکن است در مشورت با معلم، دوستان یا افراد دیگر، سؤالاتی نیز به ذهن آن‌ها برسد. ما همه‌ی این سؤالات را یادداشت می‌کنیم. در این مرحله، به سراغ منابع و مأخذ گوناگونی که ممکن است به ما کمک کنند، می‌رویم (با توجه به آن چه در درس مرجع‌شناسی

خوانده‌ایم). در این مورد خاص چون کتاب‌شناسی فردوسی وجود دارد، به این اثر مراجعه می‌کنیم. اگر کتاب‌شناسی فردوسی در دسترس نباشد، می‌توانیم «به فهرست مقالات» ایرج افشار مراجعه کنیم. در کتاب‌شناسی به کتاب‌ها و مقاله‌های زیر برمی‌خوریم^۱:

□ یکی داستان است پر آب چشم، جلال خالقی مطلق، از کتاب گل رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز، ص ۵۵.

□ در سایه‌ی سیمرغ، پدرکشی، پسرکشی، برادرکشی در شاهنامه، یوسفعلی میرشکاک، حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات، صص ۱۵۱ - ۹۵.

□ داستان رستم و سهراب - هفتاد سخن، پرویز ناتل خانلری، ۳ (۱۳۶۹)، صص ۶۹ - ۳۹.
□ رستم و سهراب، شورانگیزترین داستان شاهنامه، مهدی درخشان، ادبستان، ش ۱۰ (مهر ۱۳۶۹)، صص ۱۷ - ۱۴.

□ شخصیت سهراب در شاهنامه، کامیار عابدی، آینده ۱۵ (۱۳۶۸)، صص ۷۵۲ - ۷۴۸.
□ رستم و سهراب تراژدی نیست، مهدی قریب، آدینه، ش ۵۳، دی ۱۳۶۹، صص ۷۸ - ۷۶.
□ داستان رستم و سهراب فردوسی، هیلمن، مایکل، ایران شناسی (۱۳۶۸)، صص ۶۳۷ - ۶۳۰.
□ پدر سالاری ایرانی و سهراب، هیلمن، مایکل، کلک ۱ (۱۳۶۹)، ش ۴، صص ۵۵ - ۴۹.
□ بیگانگی و یگانگی در داستان رستم و سهراب، محمدجعفر یاحقی، کیهان فرهنگی ۴ (۱۳۶۶) ش ۸، صص ۳۹ - ۳۰.

□ رستم و سهراب، فاجعه‌ی برخورد آرمان و عاطفه، جلیل دوست‌خواه، فرهنگ و زندگی، ش ۱۷، زمستان ۱۳۵۴، صص ۱۶۷ - ۱۵۹.

□ نه شرقی نه غربی انسانی، ملاحظاتی در باب داستان رستم و سهراب، ماتیو آرنلد، عبدالحسین زرین‌کوب، تهران ۱۳۵۳، صص ۴۷۳ - ۴۶۶.

□ چند نکته درباره‌ی رستم و سهراب، فتح‌الله مجتبابی، بنیاد شاهنامه، سخن، ۲۳ (۱۳۵۳/۲)، صص ۶۸۶ - ۶۷۱ و ۸۵۶ - ۸۳۹.

□ داستان رستم و سهراب، مجتبی مینوی، راهنمای کتاب، ۱۷ (۱۳۵۳)، صص ۱۹ - ۲.

(۱) توجه: منابع و نمونه‌ی یادداشت‌ها و مقاله‌ی ارائه شده در این درس به منظور انجام مراحل یک تحقیق آمده و برای مطالعه است.

□ زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، محمدعلی اسلامی ندوشن، تهران، انجمن آثار ملی،

۱۳۴۸.

□ از رنگ گل تا رنج خار، قدمعلی سرامی، انتشارات علمی و فرهنگی.

با توجه به پرسش‌های طرح شده و ابعاد گوناگون و گسترده‌ی داستان رستم و سهراب و تنوع منابع، می‌توانیم فقط یک یا چند بعد از ابعاد این داستان را موضوع تحقیق خود قرار دهیم.

اکنون چارچوب اصلی و طرح (طرح نوشته) مقاله یعنی سرفصل‌ها و عناوین اصلی و

فرعی را به شرح زیر معین می‌کنیم:

□ مقدمه

□ گزارش کوتاهی از داستان

الف) در ادبیات جهان

ب) در ادبیات ایران

□ سابقه‌ی پدرکشی و پسرکشی در ادبیات

□ افسانه‌های مشابه رستم و سهراب در ادبیات جهان

□ رستم و سهراب اسطوره یا واقعیت؟

□ علل رویارویی رستم و سهراب

□ عاملان و پدیدآورندگان این فاجعه

□ نوشدارو پس از مرگ سهراب

□ نتیجه

□ فهرست منابع

پس از روشن شدن عنوان‌های اصلی مقاله، کار یادداشت برداری (← روش تحقیق)

را آغاز می‌کنیم. با مراجعه به مآخذ و مطالعه‌ی آن‌ها برای هر یک از عناوین اصلی و فرعی

یادداشت‌هایی تهیه می‌کنیم.

چند نمونه از یادداشت‌های تهیه شده:

موضوع کلی: پژوهشی در داستان رستم و سهراب شماره‌ی برگه: ۱۹
عنوان فرعی: سابقه‌ی این داستان در ادبیات جهان نوع یادداشت: ترجمه □ مستقیم □ تلخیص □
مشخصات کتاب: یکی داستان است برآب چشم، جلال خالقی مطلق، گل رنج‌های کهن، نشر مرکز،
مقاله
چاپ ۱۳۷۲، ص ۵۳

موضوع نبرد پدر و پسر به ریخت‌های گونه‌گون در روایات حماسی و افسانه‌های اقوام جهان آمده است: یکی روایت آلمانی (هیله براند و هاد) دیگر روایت ایرلندی (کوکولین و کنلای) سوم روایت روسی (ایلیا مورمیت و سکلنک) چهارم روایت ایرانی (رستم و سهراب).

موضوع کلی: پژوهشی در داستان رستم و سهراب شماره‌ی برگه: ۲۰
عنوان فرعی: پدرکشی و پسرکشی نوع یادداشت: ترجمه □ مستقیم □ تلخیص □
مشخصات کتاب: در سایه‌ی سیمرخ، یوسفعلی میرشکاک، انتشارات برگ ۱۳۶۹، ص ۹۵ به بعد.
مقاله

نویسنده در یکی از مقالات خود «پدرکشی، پسرکشی و برادرکشی در شاهنامه» پدرکشان و پسرکشان شاهنامه را به ترتیب زیر نام می‌برد:

پدرکشان:

(۱) ضحاک که پدرش مرداس را کشت (به‌علت تصاحب تاج و تخت).

(۲) شیرویه که پدرش خسرو پرویز را کشت.

پسرکشان:

(۱) رستم که پسرش سهراب را کشت.

(۲) سام که پسرش زال را به قصد مرگ دور افکند (به دلیل آن که او را بچه‌ی اهریمن می‌دانست).

(۳) کیکاووس که پسرش سیاوش را به کام مرگ فرستاد (به دلیل سوءظن و خیره‌سری).

(۴) گشتاسب که موجب مرگ اسفندیار به دست رستم شد.

(۵) همای که داراب را در صندوق گذاشته و به آب سپرد.

(۶) انوشیروان که پسرش نوشزاد را به سبب گرایش‌های مذهبی کشت.

موضوع کلی: پژوهش در داستان رستم و سهراب شماره‌ی برگه: ۲۱

عنوان فرعی: عاملان فاجعه نوع یادداشت: مستقیم □ تلخیص □

مشخصات کتاب مقاله: درآمدی براندیشه و هنر فردوسی، سعید حمیدیان، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۲۷۵

و اما طرح داستان چنین است که رستم و سهراب بارها به نوعی گواهی دادن دل همراه با تردید دربارہ‌ی هم‌دیگر رسیده‌اند. برای نمونه: تعلل چهار روزه‌ی رستم از رفتن به امر کاووس نزد او و این که برای نخستین بار در زندگی اش حاضریراقتی در اجرای فرمان شاه از خود نشان نداده، اظهار این که پسری از تهمینه دارد باز برای اولین بار (۱۹۶ ب ۳۴۶ به بعد). سپس در گزارش مشاهده‌ی خود از سهراب که برای نخستین بار چشمش به روی او افتاده: «تو گویی که سام سوار است و بس» (۲۱۱ ب ۵۲۴)؛ و از جانب سهراب، هنگامی که به همراه هجیر خیمه‌های سران سپاه ایران را می‌نگرد و چند بار سخن را به رستم می‌کشد چون فکر او هر بار دوری می‌خورد و به روی رستم باز می‌آید، که هجیر هر بار دروغی سر هم می‌کند؛ با این اندیشه که مبدا سهراب قصد بدی به پشت و پناه سپاه ایران داشته باشد و این که اگر خود او نهایتاً به دست سهراب کشته شود بهتر از قتل رستم، گودرز و هفتاد پور گزین اوست. به هر حال، این بهترین فرصت شناسایی است که از کف می‌رود (۲۱۴ ب ۵۶۷ به بعد). البته از نظر هنر و تأثیر داستانی و محتوای داستان پیداست که سرمویی میان تبدیل شدن این داستان سخت ژرف و تأمل‌انگیز به یک داستان ملودراماتیک خوش عاقبت و بی‌مزه و لاجرم بی‌تأثیر فاصله است! فردوسی می‌گوید: «نیشته به سر بر دگرگونه بود».

سهراب با همه‌ی تیزی و جوش و خروش دل‌رحم به نظر می‌آید. وقتی هم که به اصطلاح شستش خیردار شده که هجیر کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه دارد و دروغ می‌گوید به جای این که به تهدید قبلی اش مبنی بر کشتن او در صورت دروغ گفتن عمل کند، تنها به یک ضربت پشت دست اکتفا می‌کند (۲۱۹ ب ۶۴۰). بارها از صفت تند و تیزی کودکانه‌ی او سخن رفته است؛ از جمله: «ز تندی به جوش آمدش خون به رگ» (۲۲۰ ب ۶۴۲) یا:

از آن پس خروشید سهراب گرد همی شاه کاووس را برشمرد

(همان جا، ب ۶۴۸)

کار یادداشت‌برداری را تا جایی ادامه می‌دهیم که مطمئن شویم، می‌توانیم براساس یادداشت‌ها مقاله‌ای بنویسیم. آن‌گاه، یادداشت‌ها را براساس عنوان‌های اصلی و فرعی تنظیم می‌کنیم؛ مثلاً؛ درباره‌ی سابقه‌ی «پسرکشی» در ادبیات ایران ده یادداشت تهیه کرده‌ایم. پس از مطالعه‌ی دقیق یادداشت‌ها، حاصل و چکیده‌ی مطالب را می‌نویسیم. می‌توانیم در برخی موارد به ضرورت یا به دلیل اهمیت مطلب و منبع مورد استفاده، عین عبارات یا خلاصه شده‌ی آن‌ها را ذکر کنیم. هرگاه میان دو یا چند یادداشت اختلافی مشاهده شود، نظرهای مختلف را هم ذکر می‌کنیم. فراموش نکنیم که در طول تحقیق و یادداشت‌برداری و نگارش مقاله، دریافت‌های شخصی خودمان را نیز در نوشته انعکاس می‌دهیم. به همین ترتیب، فصل‌ها یا بخش‌های اصلی و فرعی را می‌نویسیم.

ممکن است در حین نگارش مقاله بخش‌های دیگری را بر مطلب بیفزاییم یا عناوین را کوتاه‌تر کنیم. به هر حال، تا قلم به دست نگیریم، نمی‌توانیم شکل کلی مقاله و نتیجه‌ی آن را پیش‌بینی کنیم. پس از نگارش، یک‌بار دیگر با دقت مقاله را برای خود و دوستانمان می‌خوانیم. آن‌گاه پس از پاک‌نویس و بازبینی نهایی، ارجاعات و فهرست‌ها را ضمیمه می‌کنیم. اگر عکس‌های مناسبی نیز در دسترس باشد، می‌توانیم در جای مناسب از آن‌ها استفاده کنیم؛ مثلاً؛ در این تحقیق می‌توان از آثار نگارگری (مینیاتور) یا نقاشی هم بهره گرفت؛ به ویژه در صحنه‌هایی چون نبرد رستم و سهراب یا مرگ سهراب و

اکنون می‌توانیم نام مناسبی برای مقاله انتخاب کنیم؛ مثلاً:

- غم‌نامه‌ی رستم و سهراب
- داستان پرآب چشم
- رستم در جدال قدرت و عاطفه
- دل نازک از رستم آید به خشم
- تند باد
- مرگ پسر، رنج پدر
- چنین رفت و ...
- و ...

اکنون مقاله‌ی ما آماده است؛ بخشی از آن‌را در پاسخ به این سؤال که عاملان و پدیدآورندگان این حادثه چه کسانی بودند، با هم می‌خوانیم:

چنین رفت و ...

داستان رستم و سهراب از روزی آغاز می‌شود که رستم در شکارگاه، اسب خویش را گم می‌کند و در جست و جوی آن به شهر سمنگان، در خاک توران می‌رسد و مهمان پادشاه شهر می‌شود و ته‌مینه، دختر او را به زنی می‌گیرد. رستم پس از یافتن رخس، هنگام ترک شهر، نشانی به رسم یادگار به ته‌مینه می‌سپارد که هنگام تولد فرزندشان اگر پسر بود آن را بر بازوی وی و اگر دختر بود به گیسویش ببندد.

حاصل این پیوند، سهراب است که به سرعت می‌بالد و بزرگ می‌شود و از نام و نسب خویش می‌پرسد و به جست و جوی پدر برمی‌آید و بر آن می‌شود تا به یاری سپاهی از ترکان پدر را به جای کاووس بر تخت ایران بنشاند. افراسیاب نیز سپاهی گران به یاری جوان می‌فرستد. سهراب به ایران می‌تازد. کاووس، مثل همیشه برای دفع دشمن، رستم را به کمک می‌خواند. پدر و پسر در جنگی ناخواسته برابر هم قرار می‌گیرند. در نخستین نبرد، شکست از آن رستم است اما وی با نیزنگ خود را می‌رهاند. در دومین نبرد، رستم فرزند جوان خویش را به خاک و خون می‌کشد. جوان در واپسین دم، خود را به او می‌شناساند. رستم که به راز نهان بی‌می‌برد، بر می‌آشوبد و قصد کشتن خویش می‌کند اما پهلوانان ایران مانع می‌شوند؛ آن‌گاه کسی را برای گرفتن نوشدارو به دربار کاووس می‌فرستد ولی کاووس از دادن نوشدارو امتناع می‌کند. بدین ترتیب، فرزند نورسیده به گمان دشمن مهاجم به دست پدر کشته می‌شود.

«داستان پر از آب چشم» رستم و سهراب که هر «دل‌نازکی» را از رستم به خشم می‌آورد، یکی از زیباترین و ماندگارترین داستان‌های باستان است. سهراب در شاهنامه خوش می‌درخشد ولی گویی تولد و مرگ اندوه‌برانگیزش تنها یک هدف دارد و آن این که ما را در آینه‌ی خودمان، رستم، به خودمان بنمایاند و لحظه‌ای از این که رضایت داده‌ایم، کفّی خودخواهی مان به سود رستم سنگین شود، از خویش شرمنده باشیم اما آیا در آستانه‌ی هر دل و احساسی چنین شرمی می‌نشیند؟ آیا واقعاً همان‌گونه که فردوسی می‌سراید «دل‌نازک از رستم آید به خشم»؟ و ...

برای پاسخ گفتن به این پرسش‌ها به نگاهی ژرف‌تر نیازمندیم.

۱) شاهنامه‌ی فردوسی، براساس چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، ج ۲، داستان

آنچه بر سراسر این داستان حاکم است و فضای آن را ترسیم می‌کند، چاشنی تند تقدیر و سرنوشت است. رودرویی پدر و فرزند در داستان‌هایی از این دست، نکته‌ی تازه‌ای نیست. ادبیات ملل گوناگون صحنه‌های بسیاری از این نوع را گواهی می‌دهد اما مسئله‌ی اساسی دغدغه‌ی بی‌امانی است که بر جان خواننده می‌نشیند تا در تمام مدت از خویش بیرسد: چرا با وجود این که سهراب در کمال خلوص و پاکی به هر نوع رستم را رهنماست، باز هم «نجنبید یک ذره مهرش ز جای؟»

در داستان رستم و سهراب چهره‌ی رستم سخت مخدوش می‌شود؛ دیگر او آن قهرمان محبوب نیست بلکه به حيله‌گری و نیرنگ‌سازی متهم می‌گردد و در برابر، سهراب نهالی نورسته نموده می‌شود که حسن احترام ما را برمی‌انگیزد. در قضیه‌ی گردآفرید و هجیر در دژ سپید او را شکست خورده‌ی بی‌گناهی می‌بینیم که شایسته‌ی بیش از آن است که با وی رفتار می‌شود. در جنگ با رستم، پهلوانی انکارناپذیر است؛ او برای شناخت پدر خویش - که موضوع اصلی این ماجرا را تشکیل می‌دهد - سخت تلاش می‌کند و از این بابت هم بر او ایرادی نیست. مردانگی او در برخورد با رستم ستوده می‌شود و از این که بار نخست جان رستم را بخشیده است، امتیازی بزرگ به او تعلق می‌گیرد. در نهایت نیز وقتی به قتل می‌رسد، زیباترین سوگ‌داشت‌ها را نثار او می‌کنیم و قاتل او را - اگر چه رستم است که بدو عشق می‌ورزیم - شایسته‌ی هر نوع مرگ دردناکی می‌بینیم.

اما این بار، در موضعی دیگر می‌نشینیم و زاویه‌ی دیدمان را تغییر می‌دهیم.

رستم از خوب و بد و خرد و کلان قهرمانان خودی و بیگانه آگاه است؛ یا با آن‌ها دست و پنجه نرم کرده یا به نوعی دیگر، با اندازه‌ی هنرها و توانمندی‌های آنان آشناست اما این یک که تازه پای به میدان گذارده نوجوانی است بی‌نام و نشان که هیچ راهی برای شناخت هویت وی وجود ندارد. تاکنون جز یک بار در مرز دژ سپید قدرت و توانش به محک مردان مرد آزوده نشده است تا از توانایی‌ها و تجارب وی آگاهی حاصل شود. پهلوانان دربار کاووس نیز - بی آن که او را بیازمایند - دست نیاز به سوی رستم یازیده‌اند و البته که این بار نیز رستم، هم‌چنان که تا به حال نموده است، حافظ استقلال ایران و دافع تجاوز متجاوز به خاک و مرز و بوم و هستی ایران خواهد بود اما آیا بخردانه می‌نماید که پیش از توان‌سنجی واقعی به نبردی ناشناخته تن دردهد؟

هم از این روست اگر رستم اندکی می‌ترسد و برای بررسی چند و چون پهلوان نوحاسته در

(۱) برای نمونه ر.ک. خالقی مطلق، جلال، گل‌رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، ص ۵۳ به بعد

(۲) شاهنامه، همان، داستان سهراب، ب ۹۰۷



هیبتی ناشناس به اردوگاه دشمن می‌رود و ... اما که می‌تواند بگوید که رستم در آن یک نظر چه می‌بیند که تا پایان ماجرا سایه‌ی ترس و تردید بر سر دارد؟

ترس رستم نه شخصی، نه خصوصی و فردی و نه از بیم جان است؛ او بیم مرگ ندارد اما بیم شکست دارد. مرگ هدف‌دار برای رستم شکست نیست، افتخار است اما شکست برای او نابودی است و نابودی وطن را به همراه دارد. وطنی که بدان عشق می‌ورزد.

واقع امر این است که سهراب چهره‌ای خارجی و متجاوز دارد؛ اگر یک روی سگه‌ی سهراب یعنی چهره‌ی معصوم و حق به جانبش، چهره‌ای که به دلیل قرابت با رستم بر لوح جان ما نشسته، در پرده است، روی دیگر سگه، رویه‌ی متجاوز و مهاجم، رویه‌ی وابستگی به افراسیاب سخت روشن و هویداست. رستم نیز مثل هر ایرانی دل‌سوز میهن، ابتدا و پیش از هر چیز تنها آن رویه را می‌بیند و این خطر را تا مغز استخوان خویش حس می‌کند که چنین مهاجمی با ایران چه خواهد کرد، اگر ترس از رستم نباشد.

پس باید چهره‌ی واقعی رستم پوشیده بماند؛ او باید موجودی خارق‌العاده، استثنایی، بی‌نظیر و توانای هرکاری و کوبنده‌ی هر متجاوز و مهاجمی قلمداد شود تا اگر حتی این که «رستم است» آماج شمشیر دشمن گردد، ترس از نام پر هیمنه‌اش لرزه بر پشت دشمن بیفکند و او را از اندیشه‌ی ادامه‌ی تجاوز باز دارد. پس، افشای هویت رستم نزد جنین بیگانه‌ای باز کردن مشت یک ملت مورد تجاوز است.

از نظر رستم، سهراب بیگانه و متجاوز است و باید از میان برود. جای هیچ مذاکره‌ای هم نیست.

این جاست که حتی نیرنگ نیز در جنگ قابل توجه می‌شود. مگر نه این که همه‌ی جنگ‌ها با نوعی نیرنگ همراه‌اند و هر آن گاه که آن نیرنگ از جانب ما و هم‌فکران ما باشد، آن را نیکو می‌دانیم و موجه؟ آیا پنهان‌کاری و شبیخون ناگهانی بر دشمن حدّ اعلاّی رنگ و نیرنگ نیست؟ آیا جاسوسی کردن و یافتن آسیب پذیرترین موضع دشمن به قصد حمله، نوعی نیرنگ نیست؟ و از همه مهم‌تر بحث بر سر این نکته است که چرا اصولاً ما عمل رستم را که به قصد فرار از تیغ سهراب انجام گرفت، نیرنگ نام می‌دهیم؟ آیا از آن رو نیست که پیشاپیش سهراب را محقّ می‌دانیم و خواسته و نخواستہ خود را در کنار حق و رودرروی باطل می‌بینیم؟

در ماجرای سهراب، رمز حقّ و باطل از دیدگاه ما مشخص نشده است.

مطلب مهمّ دیگر وابستگی سهراب به افراسیاب است که نباید نادیده گرفته شود. سهراب - بخواد یا نخواهد، معتقد باشد یا نباشد - هم‌اکنون با سیلی خروشان از سپاهیان دشمن به قصد زیورکردن ایران به این بوم و بر هجوم آورده است اما این بی‌هماورد مجهّز به سلاح دشمن، در نهایت، قربانی دسیسه‌های شوم پوریشنگ است. دیر یا زود، شبی پس از پیروزی او را به کام مرگ خواهند فرستاد. در حقیقت، سهراب به قصد قربانی شدن به قربانگاه فرستاده می‌شود؛ چه بر دست رستم، چه بر دست هومان و بارمان^۱. پیروزی برای سهراب سرابی بیش نیست. او کشتنی است؛ اگر خنجر رویاروی، رستم، او را نکشد، شمشیر پنهان جاسوسان افراسیاب خواهد کشت. قاتل سهراب را - بنابراین - در آن سوی مرز، در توران باید سراغ گرفت نه در ایران.

موضوع مهم‌تر این است که چرا می‌بنداریم رستم نمی‌تواند حقیقت واقعه را تشخیص دهد و از این غافل می‌مانیم که به محض آگاهی از جریان، بلافاصله به گوی می‌گوید:

من از دخت شاه سمنگان یکی پسر دارم و باشد او کودکی

همی می‌خورد با لب شیر بوی شود بی‌گمان زود پرخاش جوی^۲

اما از سوی دیگر، نمی‌خواهد آن حقیقت تلخی را که در انتظارش بوده و اینک دارد چهره

۱) دو تن پهلوانی که از طرف افراسیاب مأمور بودند نگذارند پدر و پسر همدیگر را بشناسند.

۲) شاهنامه، همان، بیت‌های ۳۵۳ - ۳۴۹

می‌نماید، باور کند. پس، خود را قانع می‌کند که او هنوز کودک است.

فرستادمش زرّ و گوهر بسی
برِ مادرِ او به دست کسی
چنین پاسخ آمد که آن ارجمند
بسی برنیاید که گردد بلند^۱

رستم از وجود سهراب خبر دارد و رشد و بالش او را برایش حکایت کرده‌اند؛ همین یکی دو ماه پیش او را هدیه و سوغات فرستاده است. از نیروی بازو و قابلیت جنگی او لحظه به لحظه آگاهی می‌یابد. از وی نبریده است تا ادعا شود که از وجود چنوبی غافل است و اینک امروز درست از همان سرزمین، با همان مشخصه‌های ویژه، پهلوانی جوان آمده است تا نظامی نو بی افکند. آمده است تا «فلک را سقف بشکافد».

پل‌های پشت سر را، همه، خراب کرده و جایی برای صلح و آشتی نگذاشته است. از کرده‌ها احساس یا اظهار پشیمانی نمی‌کند و بدتر از همه از سرزمین دشمن و به اغوای او آمده است. با چنین متجاوزی چه باید کرد و رستم چه می‌کند؟ اگر چه سام سوار باشد. چهره‌ی پهلوان نوحاسته، چهره‌ی سام را بر لوحِ خاطرِ رستم نقش می‌زند. او یک بار در سیستان این مطلب را بر زبان می‌آورد:

که مانده‌ی سام گرد از مِهان
سواری پدید آمد اندر جهان^۲
و برای کاووس حکایت می‌کند:

به توران و ایران نمآند به کس
توگویی که سام سوار است و بس^۳

این همه سخن گفتن از «سام سوار» تصادفی نیست. ولی متجاوز، متجاوز است، حتی اگر سام سوار باشد و رستم نیز در برابر متجاوز همان می‌کند که از او انتظار داریم. او به گوهر خویش، به وظیفه‌ی خویش، به تعهد خویش و به ایمان خویش عمل می‌کند.

برای حفظ آرمان‌های بزرگ باید از دل‌بستگی‌های کوچک گذشت. آرمان هر چه بلندتر و عزیزتر است، قربانی‌های آن نیز باید عزیزتر باشند و البته که تقدیر نیز چنین می‌خواهد. تقدیر، انعکاس خواست آدمی است. تقدیر در این ماجرا زمینه‌ساز قتل سهراب است و او را چشم و گوش بسته به قتلگاه می‌کشاند.

«نارسیده ترنجی را بر خاک می‌افکند» تا «دل نازک از رستم آید به خشم».

(۱) شاهنامه، همان، بیت‌های ۲ - ۳۵۱

(۲) شاهنامه، همان، بیت ۳۴۷

(۳) شاهنامه، همان، بیت ۵۲۴

خودآزمایی

۱) درباره‌ی یکی از موضوعات زیر به پنج منبع مراجعه کنید و مشخصات کتاب‌شناسی آن‌ها را

بنویسید.

مشروطیت

تاریخ علم

انقلاب اسلامی ایران

امیرکبیر

داستان‌نویسی

۲) درباره‌ی یکی از موضوعات زیر یادداشت برداری کنید. (حداقل ده برگه)

شعر نیمایی

حفظ محیط زیست

توحید